

مارگارت مید

فرهنگ و تعهد

(پژوهش درباره شکاف نسل‌ها)

ترجمه: عبدالعلی دست‌غیب

انتشارات نوید شیراز



Mead, Margaret

مید، مارگارت، ۱۹۰۱-۱۹۷۸م.

فرهنگ و تعهد (پژوهش درباره شکاف نسل‌ها) / مارگارت مید؛ ترجمه عبدالعلی دست‌غیب، - شیراز: نوید شیراز، ۱۳۸۵.

ISBN : 964-358-275-2

۱۵۰ص.

فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.

Culture and commitment; a study of the generation gap.

عنوان اصلی:

کتابنامه به صورت زیرنویس.

۱. فرهنگ، ۲. تحولات اجتماعی، ۳. برخورد نسل‌ها، الف. دست‌غیب،

عبدالعلی، ۱۳۱۰ - مترجم، ب. عنوان، ج. عنوان: پژوهش درباره شکاف نسل‌ها.

۳۰۶

۴۹/۲۱۱ HM۶

۱۳۸۵

۸۳-۲۳۴۱۰م

کتابخانه ملی ایران



فرهنگ و تعهد

ترجمه: عبدالعلی دست‌غیب

□ حروفچینی پدیده □ گرافیک: واصف □ چاپ: ستاره □ تیراژ: ۲۰۰۰ جلد

□ چاپ اول: ۱۳۸۵ □ حق چاپ محفوظ

ناشر: انتشارات نوید شیراز

دفتر شیراز - تلفن/نمابر ۲۲۲۶۶۶۲ - ۷۱۱۰ □ ص.پ: ۷۱۳۶۵/۶۶۶

دفتر تهران - تلفن/نمابر ۵۹۳۵۰۸۸۹ - ۲۱۰

پست الکترونیکی: E-Mail: navid_publication @ yahoo.com

ISBN : 964-358-275-2

شابک : ۲-۲۷۵-۳۵۸-۹۶۴

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۵	دیاچه
۱۱	پیشگفتار
۲۹	گذشته
۶۹	حال
۱۰۹	آینده

دیباچه

مارگارت مید از سال ۱۹۲۵ زمانی که پژوهش تازه و بی‌سابقه خود را درباره اقوام ابتدایی جنوب اوقیانوس آرام آغاز کرد، به طوری وقفه‌ناپذیر دست به کار مطالعه تطّور فرهنگی انسان شد.

مید^(۱) در ۱۹۰۱ در فیلادلفیا زاده شد و در کالج بارنارد و دانشگاه کلمبیا به تحصیل پرداخت و در بیست و سه سالگی پس از کامل کردن رساله درسی‌اش در رشته مردم‌شناسی نه ماه در میان ساکنان منزوی شده ساموآی آمریکا بسر برد و درباره ایشان به مطالعه پرداخت. نتیجه پژوهش‌های او در رساله کلاسیک «بلوغ در ساموآ»^(۲) منعکس شد و در ۱۹۲۸ به چاپ رسید. در ۱۹۲۶ عضو اداری موزه تاریخ طبیعی آمریکا شد و به پژوهش‌های مداوم و طولانی بخش‌های متفاوت حوزه اوقیانوس آرام پرداخت تا

1) Margaret Mead

2) Coming of age in Samoa

شناخت خود را از فرهنگ‌های این حوزه‌ها که از مسئولیت‌های او در آن موزه بود کامل کند و دانش ما را از جهات متفاوت زندگانی بشری وسعت بخشد. او دورهٔ بلوغ در ساموآ را مطالعه کرده بود و در ۱۹۲۸ و ۱۹۲۹ دورهٔ آغازین کودکی را در میان مانوس‌ها^(۱) در جزایر آدمیرالتی مطالعه کرد که به دنبال آن پژوهش‌هایی دربارهٔ تفاوت‌های مرد و زن و تکامل نوزادان در قبیله‌های دیگر گینهٔ جدید فرارسید. کشف‌های او در کتاب‌های «جنسیت و خلق و خوی در سه جامعهٔ ابتدائی» (۱۹۳۶) و «جنس مذکر و جنس مونث» (۱۹۴۹) به چاپ رسید. او از سال ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹ مطالعات مشابهی در «بالی»^(۲) انجام داد.

مید پس از تولد دخترش در ۱۹۳۹ ده سال بعدی را وقف عملی کردن بصیرت‌های مردم شناسانه کرد. نخست به مشکل‌های ایام جنگ پرداخت و سپس به اکتشاف فرهنگ‌های معاصر مشغول شد. او در سال ۱۹۵۳ برای گزارش پیشرفت دراماتیک بعد از جنگ جامعه‌ای که در ۱۹۲۸ مطالعه کرده بود به «مانوس» بازگشت. گزارش او در کتاب «زندگانی جدید برای پیران» منعکس شد. مارگارت مید در ۱۹۶۵ و ۱۹۶۶ سفرهای کوتاهی به «مانوس» کرد و در ۱۹۶۷ در کار فیلمبرداری، فیلم رنگی و ناطق نود دقیقه‌ای سفارش تلویزیونی آموزشی ملی مشارکت کرد. نشریهٔ «دیرینه سنگی گینهٔ جدید مارگارت مید» گام‌های عظیمی را در رسیدن به جهان جدید قومی که او آنان را به عنوان فرزندان عصر دیرینه سنگی می‌شناخت، نشان می‌دهد.

1) Manus

2) Bali

مید به دلیل جستجوی خستگی ناپذیر و تخیلی اش درباره شناخت استعداد های بشری، شهرت جهانگیر یافت و نزد همکاران و عموم مردم شناخته شد. او درجه های افتخاری و پاداش های بسیاری دریافت کرد و در سال ۱۹۴۹ آسوشیتد پرس او را عنوان زن ممتاز سال در حوزه علم معرفی کرد و نیز «انجمن سراسری دبیران زن» او را در ۱۹۶۵ یکی از زنان ممتاز قرن بیستم نامید. مقام های دیگر او این ها بوده است: رئیس انجمن مردم شناسان آمریکا (۱۹۶۰)، رئیس اتحادیه جهانی بهداشت روانی (۱۹۵۶) تا (۱۹۵۷) و زمانی هم رئیس جامعه جهانی KISTICS بوده است و از ۱۹۴۵ به بعد عضویت هیأت امضاء مؤسسه هامپتون در ویرجینیا را به عهده داشته است.

او در ژوئن ۱۹۶۹ مدیر افتخاری بخش قوم شناسی موزه تاریخ طبیعی آمریکا شد و به تدریس در دانشگاه کلمبیا - در مقام استادیار مردم شناسی - و به عنوان استاد میهمان مردم شناسی در بخش روان پزشکی دانشکده دانشگاه سین سیناتی پرداخت. او همچنین رئیس بخش علوم اجتماعی در دانشکده هنرهای نوین آزاد فورد هام در مرکز لینکلن است. دکتر مارگارت مید افزوده بر کتاب ها و تک نگاری های خود، کتاب های بسیاری با همکاری همقطاران جوان ترش تألیف کرد و هر ماه در ستون ویژه ای مقاله هایی برای نشریه «ردبوک» می نوشت.

«مید» در حوزه کار عملی خود توانسته است کودکان مورد مطالعه خود در «مانوس» «بالی» و «گینه جدید» را تا دوران بلوغ ایشان تعقیب و تحقیق کند و در طول زندگانی اش در مقام دارنده نوه دختری و مادر زن مشغول به کار تحقیق فعالانه در جهان به سرعت متغیر ما مشارکت داشته باشد.

بیست و پنج سال پیش زمانی که ما خود را برای «کنفرانس کاخ سفید دربارهٔ بچه‌ها» آماده می‌کردیم، مشکل اصلی شورش جوانان و کسانی که با آنها مربوط بودند، مشکل «هویت» بود. در میان تغییرات عظیمی که بی‌درنگ در کره زمین پس از جنگ جهانی دوم ادامه می‌یافت، روشن بود که کار افراد دشوار و دشوارتر می‌گردید، افرادی که رشد می‌یافتند باید جایگاه خود را درون تمایز متضاد فرهنگ ما در جهانی که به وسیلهٔ تلویزیون خیلی‌ها را زیر تأثیر قرار داده بود بیابند، گرچه سهمی شدن عام در تراژدی ملی و وقایع کیهانی هنوز فرا نرسیده بود.

امروز مسأله اصلی تعهد است: جوانان خیال‌پرور به چه چیز گذشته، حال یا آینده می‌توانند خود را متعهد کنند؟ تعهد در این معنا برای انسان نانویسا مسألهٔ بی‌معنایی بوده است. انسان ابتدایی همان بود که بود؛ او یکی از افراد قوم خودش بود، قومی که غالباً نام خاص به موجودات بشری می‌دهد تا قوم خود را در تباین با افراد قبایل دیگر وصف کند. او ممکن بود شکست بخورد، ممکن بود از گروه خود رانده شود، ممکن بود در سخت‌ترین شرایط زندگی، فرار را انتخاب کند؛ در حالی که از سرزمینش محروم شده بود به برده‌ای در سرزمین مردمانی دیگر بدل شود، ممکن بود که او در گوشه‌ای از جهان از سر یأس و نومیدی و خشم خودکشی کند اما نمی‌توانست خود را تغییر دهد. انسان ابتدایی همان موجودی بود که بود؛ آشنا و مأنوس، ایمن و پرورده شده درون پوستهٔ آداب و رسوم قومی خود، زمانی که کل وجودش در عرصهٔ زندگانی آن قوم قرار داشت، بیان‌کنندهٔ آن می‌گردید.

اسلوب رقابت‌آمیز زندگی زمانی وارد تاریخ بشری شد که با قسمی محرّمات ایدئولوژی‌های سیاسی و مذهبی به عرصهٔ وجود آمد، همانگونه که

تمدن تعهد را بسط داد، مقایسه‌های جزئی بین ایل‌ها، دیگر موضوع‌گزینش بین کل نظام‌های فکری نبود. به تقریر (گفتار) ادیان خاورمیانه‌ای‌ها فقط یک نظام درست از آب در می‌آمد و بقیه نظام‌ها غلط بودند؛ و به تعبیر ملایم‌تر ادیان آسیائی نظام‌های دیگر «راه دیگری می‌روند»، در آن زمان بود که این پرسش پیش آمد: زندگیم را وقف چه کنم؟

این پرسش به شکلی طرح شد و فقط به طور موقت ناپدید گردید. زمانی که ایمان و جامعه و فرهنگ به طور موقتی در اشکال محدود و منزوی در فرقه‌های بسته مذهبی مانند «هاتریت‌ها»^(۱) یا در پشت پرده آهنین که در آن هیچ پیغام خارجی حق ورود ندارد، دوباره به طور موقتی متحد شد.

در قرن حاضر با اضطراب و تأکید فزاینده نکته‌ای موجود است: آیا می‌توانم زندگیم را وقف چیزی کنم؟ آیا چیزی در فرهنگ‌های انسانی امروز وجود دارد که ارزش حفظ شدن یا متعهد بودن به آن را دارا باشد؟ ما شاهد خودکشی افراد خوشبخت و با استعداد هستیم، افرادی که هیچ احساس پیوند و بستگی بی چون و چرا و اجباری با هیچ سازمان اجتماعی ندارند. همانگونه که انسان به تازگی با این مسئولیت روبرو می‌شود که از ارتکاب به نابود کردن نژاد انسانی و همه موجودات زنده خود داری کند و به دلیل به کارگیری دانش فزاینده خود، برای ساختن جهانی ایمن روبرو می‌شود، در این لحظه فرد می‌تواند خود را کنار بکشد و درباره این مطالب پرسش کند: اعتقاد به خدا، اعتقاد به سوسیالیسم، حتی درباره باور خود درباره همه چیزهای دیگر.

1) Huttrites

این اعتقاد منست که افزوده بر شرایط جهانی که منجر به پژوهش برای تعهد جدید و امکان به وجود آمدن هیچ گونه تعهدی می‌شود، ما همچنین برای روبرو شدن با شرایط نوین، منابع جدید و زمینه‌های جدیدی برای تعهد در اختیار داریم. برای روشن کردن موضوع تعهد است که این کتاب را می‌نویسم. این کتاب با این اعتقاد نوشته شده که همانطور که ما با گذشته و حال خود کنار می‌آییم، در میان ما آینده‌ای هم برای پیرترین و جوان‌ترین افراد وجود داشته باشد که در این جریان نیز با ما سهمیم گردند.

۲۱ فوریه ۱۹۶۹

موزه تاریخ طبیعی آمریکا

نیویورک سیتی

پیشگفتار

یکی از جهات اساسی و شگرف وضع کنونی انسان در این لحظه که ما با فرهنگ وسیع جهانی و امکان شهروند جهانی شدن کاملاً آگاهانه خودمان در اواخر قرن بیستم رویاروی می‌شویم، این است که ما همزمان برای نخستین بار نمونه‌ راه‌هایی را که انسان‌ها در هر دوره‌ای از دوره‌های این پنجاه هزار سال اخیر زیسته‌اند، در اختیار داریم: شکارچیان و ماهیگیران ابتدائی؛ مردمی که فقط با قلم چوبی برای کشت قلات کم مایه شان زمین را شخم می‌زنند، مردم ساکن در شهرهایی که هنوز زیر سلطه شیوه حکومت دینی یا پادشاهی بسر می‌برند، کشاورزانی محصور و دور افتاده از فرهنگ‌های شهری که هم بدان شیوه زیست می‌کنند که هزاران سال پیش می‌زیستند؛ مردمی که فرهنگ‌های کهن و بفرنج خود را از دست داده‌اند تا زندگانی ساده و خشن کارگری جدید را پیش گیرند؛ و مردمی که بدون عبور از مراحل واسطه، نوع فرهنگ ویژه هزاران ساله خود را وا گذاشته‌اند تا وارد جهان نو شوند... در زمانی که فردی از مردم بومی گینه جدید به کپه‌ای

دنبلان^(۱) نگرسته و آن را «مقداری فراوان» می‌نامد زیرا نمی‌تواند آن‌ها را بشمارد، گروه‌های علمی در «کیپ‌کندی» آمریکا لحظه دقیق را محاسبه می‌کنند که آپولوئی که مأمور است دور ماه بگردد، باید مسیر خود را عوض کند. در ژاپن پسران سیزدهمین نسل کوزه‌گران که قسمی ظروف سفالی مقدس می‌سازند، مجاز نیستند به چرخ کوزه‌گری دست بزنند یا اشکال دیگر ظروف سفالی بسازند. در برخی سرزمین‌ها، پیر زنان گیاهان طبی و طلسم‌ها و اورادی می‌خوانند تا ترس دختران باردار را تسکین دهند، در حالی که در جاهای دیگر مراحل را در تولید مثل معین می‌کنند که هر یک از آن‌ها باید برای جلوگیری از بارداری دقیقاً رعایت شود. سپاهی مرکب از بیست مرد وحشی به رزمگاه می‌روند تا کشته‌های بیشتری از قومی بگیرند که پانصد سال با آن‌ها در حال جنگ بوده‌اند و مجامع بین المللی با خونسردی، قدرت زیاد تخریبی سلاح‌های هسته‌ای را آزمایش می‌کنند. پنجاه هزار سال تاریخ انسانی در برابر ماگسترده است و برای این لحظه کوتاه کنونی می‌توانیم همه آنها را همزمان پژوهیم.

این وضعیتی است که پیش از این در تاریخ انسانی هرگز روی نداده و به دلیل ماهیت خود آن، هرگز دوباره به همین شکل روی نخواهد داد. به علت این که کل این سیاره در دسترس ماست می‌توانیم در بایم در هیچ جامردمی که می‌توانستیم از آنها آگاهی داشته باشیم و ناشناخته مانده باشند، موجود نیستند. رمز و رازی که از آن کره زمین است برای همیشه برای ما کشف شده است و پژوهش‌های آینده بایستی در سیاره‌ها و ستارگانی دیگر صورت گیرد.

ما ابزاری برای رسیدن به همهٔ مردم متفاوت کره زمین در اختیار داریم و مفاهیمی داریم که برای ما ممکن می‌سازد آن مردم را درک کنیم و آن‌ها هم اکنون در فرهنگ وسیع مؤلّد جهانشمول فنی مشارکت دارند که در آن به همان اندازه‌ای که می‌توانند به ما گوش بدهند می‌توانند با ما سخن گویند. به سبب پژوهش‌های یکجانبهٔ مردم‌شناسی آغازین (قرن نوزدهم) که نظام‌های خویشاوندی عجیب اقوام خارجی را گزارش داد که خود او یعنی فلان پژوهشگر آن قرن نزد آنها کاملاً آدمی درک‌ناپذیر بود، اکنون ما می‌توانیم گفتگوهای دو طرفه را به جای آن در زیر آسمانی مشترک هدایت کنیم، در زمانی که هواپیماها بر فراز دور افتاده‌ترین کوه‌ها پرواز می‌کنند و مردم ابتدایی می‌توانند در دور افتاده‌ترین نقاط جهان از رادیوهای ترانزیستوری یا ضبط صوت استفاده کنند. فرهنگ گذشتهٔ تمدن‌های پیچیده به طور وسیعی برای مردمی که از نظر فنی در پائین‌ترین رده‌ها قرار دارند، دست نیافتنی است. آنها دربارهٔ سه هزار سال تمدن چین یا تمدن‌های بزرگ خاورمیانه یا فرادش یونانی و رومی که علم جدید از آن سرچشمه گرفته، چیزی نمی‌دانند. آن‌ها از گذشتهٔ خود برای رسیدن به وضع کنونی ما به کندی گام برداشته‌اند ولی در این جهان واحد با ما شریکند و آرزوهای ایشان برای دستیابی به فن آوری جدید^{۱)} و صور جدید سازمان تأمین اجتماعی که می‌تواند تأمین شود، اکنون همچون اساس مشترک و تفهیم و تفاهم می‌تواند به کار آید.

این‌ها در زمانی روی می‌دهد که بسی چیزهای دیگر در جهان روی داده

است. امپراتوری‌های استعماری قدیمی فرو می‌ریزد و کشورهایی با شمار زیادی [اهل فن] و تحصیلکرده دانشگاهی به صورت ملت در می‌آیند و اقوامی که از نظر سیاسی، تازه متحد شده‌اند، مایلند به عنوان ملت پذیرفته شوند. خاموشان و ستم‌دیدگان سراسر جهان طالب قدرت بیشتری هستند. کودکان کلاس چهارم ابتدائی به اعتراض به وضع کلاسی خود بر می‌خیزند و دانشجویان حق‌گزینش استادان خود را مطالبه می‌کنند. پریشانی عمیق‌تری در روابط بین نیرومندان و ناتوانان، داراها و ندارها و کلان‌سالان و خردسالان و کسانی که دانش و تخصص دارند و کسانی که ندارند، پدید آمده است. این باور استوار به ولایت و تسلط دانایان بر نادانان دیگر متزلزل شده. گمان می‌کنم که در جریان تغییراتی چنین عمیق، آسان نبود، اعضاء فرهنگ‌های خارجی و بدوی که به انجمن‌های مشورتی ما به طور کامل راه می‌یابند اگر همزمان با آن فرهنگ جهان شمول بسط نیافته بود.

در سال ۱۹۶۷ پس از غیبتی بیست و نه ساله به دهکده تام بونام^(۱) واقع در ساحل رود سپیک^(۲) در گینه جدید بازگشتم. آنها چندان پیشرفتی نکرده بودند. گرچه به افراد هیأت مسیحیان اجازه داده بودند در دهکده، مدرسی به جهت آموزش کودکان ایجاد کنند، مناسک بومی محدود شده بود و جنگ منسوخ شده و خانه‌های مردان بزرگ را از بین برده بودند، این مردم هنوز خانه‌های مسکونی زیبای خود را خود می‌سازند، از پنیر نخل، خمیر نشاسته تهیه می‌کنند و به عادت همیشگی ماهی می‌گیرند، با این همه تفاوت‌هایی در آن جا دیده می‌شد. در سال‌های ۱۹۳۰ وقتی که وارد

1) Tambunam

2) Sepik

دهکده گینه جدید می شدیم، نخستین در خواست های اهالی برای دارو بود، شخصی بازخمی و خیم یا جراحی سخت یا عده ای برای معامله اشیائی مانند تیغ ریش تراشی، قلاب ماهی گیری، نمک و تبر و پارچه نزد ما می آمدند. از ما اروپائی ها انتظار داشتند اشیائی از جهان خارج بیاوریم و اگر در دهکده اقامت می گزیدیم می بایست به دست آوردن آن اشیاء را برای مردم دهکده آسان تر سازیم. اما در ۱۹۶۷ نخستین درخواست آنها این بود: آیا ضبط صوت دارید؟

- آری اما برای چه می خواهید؟

- ما شنیده ایم که مردم جاهای دیگر در رادیو آواز می خوانند و ما بایم دیگران هم صدای ما را بشنوند.

چه تغییر عمده ای! اهالی «تام بونام» از راه گسترش فرهنگ جهانی رادیوهای ترانزیستوری و نظریه های دموکراتیک درباره ارزش فرهنگ های کوچک، موسیقی گینه جدید را شنیده بودند، که اکنون بخش آن از رادیو جزء برنامه دولت بود و به این احساس رسیده بودند که می توانند در زمینه ای مساوی در جهان جدید کنونی بخش اطلاعات رادیوئی سهم شوند. همه این نبود. همین طور که همکار من «رودامترو»^(۱) به ضبط موسیقی آنها پرداخت، آنها بدل به منتقدان و سازندگان ماهر شدند، آموختند چگونه صداهای مزاحم عو و سگ ها و جیغ و بیغ نوزادان را بشنوند - صداهائی که پیش تر از آن که نوار ضبط صوت به آنها بگوید چگونه صداهای گروه آواز^(۲) دهکده شنیده می شود و چگونه این صداهای مزاحم، اجرای

آوازشان را ضایع می‌سازد، ابداً مورد توجهشان نبود.

همین طور که به نوار نامشخص و القاء شده گوش می‌دادند، ادراک‌های جدیدی دربارهٔ خود به دست می‌آوردند. اینک آنان جهت وزش باد را هم در نظر می‌گرفتند، همانطور که در نظر می‌گرفتند موسیقی آنها چگونه می‌توانست بهتر ضبط شود و می‌آموختند صدای بلند تق و توق ابزار صوتی را ملایم سازند تا با کیفیت صداهای متفاوت آوازه خوانان، همخوان شود. قسمی آگاهی که در توانائی مشارکت در علوم اجتماعی تقدم دارد به وسیلهٔ جوّ جدید عقاید و «فن آوری» جدید به آنها رسیده بود. آنها در جهان ما سهیم شدند و توانستند به شیوه‌ای جدید سهمی در آن داشته باشند.

آیا ما با وضعیت جدید رویاروی شویم و در همان زمان با آنچه در سراسر جهان روی می‌دهد، تلافی می‌کنیم؟ زیرا امروز می‌توانیم از بیمارستان خیریهٔ اروپائیان مخصوص کودکان سوخته بازدید کنیم و در آن جاذبائی و فداکاری شگرف گروهی کامل از پزشکان و پرستاران متخصص را ببایم، گروهی که با فداکاری، هزاران ساعت به مداوای کودکی که به شدت سوخته است، می‌پردازند و با شکیبائی پوست چهره‌اش را ترمیم می‌کنند و چهره‌اش را باز می‌سازند تا به این کودک دلیر و خوش بین همان سیمائی را که داشته است بدهند. چنین فداکاری صمیمانه برای بهبود اشخاص، برای بازسازی پوست بیماران و درست کردن دست مصنوعی، امیدی شگرف به فرد برای آینده می‌دهد با این همه می‌بینیم که در همین بیمارستان کودک دیگری امکان چنین امیدی ندارد و همچون فرد از ریخت افتاده و ناقص اعضاء با آینده رویاروی می‌شود و صمیمانه و عاشقانه در جستجوی زندگانی و کارآیی محدودی که همان نظام برای او فراهم آورده است که هم اطاقي

کوچک و امیدوارش را نجات می‌دهد، باز هنوز ناچار است به زیستن ادامه دهد. زمانی که ما در می‌یابیم کسانی که پول و وقت و مهارت و امکان خلق چنین معجزاتی را فراهم می‌سازند، شهروندان کشوری هستند - البته شهروندان ناراضی فعالی هم نیستند - که هر روز درگیر جنگی است که در آن تعداد بیشتری کودک به وسیله بمب‌های ناپالم می‌سوزند، بیشتر از تعدادی که بیمارستان‌هایی از این دست در طول یکسال نجات می‌دهند، دل انسان به درد می‌آید. انسان ناچار می‌پرسد که آیا ما به دام افتاده‌ایم؟ آیا به دام افتاده‌ایم نه به وسیله غرائزی کور که معین می‌کند ما همیشه در همه موارد، زمانی که بسیار قوی هستیم به سوی تجاوز و استعمار دیگران می‌گرایشیم - یا با تکرار نظریه‌ای به همین اندازه وسوسه کننده، زمانی که بسیار ضعیف هستیم؟ ولی آیا ما در دامی جدید افتاده‌ایم، دامی از ابداعات به نام تمدن که اکنون از سوی فن آوری^(۱) و ازدیاد جمعیت تقویت می‌شود که ما را به مسیر مقدر نابودی می‌کشاند همان‌طور که تمدن‌های پیشین را به نابودی کشاند، اما در این زمان در مقیاسی سیاره‌ای که به تاریخ «ساکنان سرزمین خورشید»^(۲) پایان خواهد داد؟

اگر باور کنیم که چنین خواهد بود یعنی استعداد عظیم‌تر بشر برای ابداع، ساختن، انتقال فرهنگ‌های پیچیده و مطمئن‌تر، انسان بایست در دام مجموعه فرهنگی بیفتد که در همان زمان فرهنگ کامیابی‌های بزرگ را مجاز می‌دارد و سرانجام به ویرانی و هراس می‌رسد، این سخنرانی را عرضه

نمی‌داشتم. کار کاساندر^(۱) کاری سودمند است اگر منحصرأ از سوی خود پیامبران باور نشود. چه کسی این زحمت را به خود خواهد داد که فرا رسیدن سرنوشت محتوم را اعلام کند مگر این که قسمی راه حل مُرجح آینده را عرضه بدارد اعم از این که در مراحلِی که از آن سرنوشت مقدر احتراز می‌کند یا برای جهانی دیگر آماده می‌شود؟ همین طور که فرا رسیدن قیامت را با شدت بیشتری موعظه می‌کنند، بشر به جهانی بهتر، باورمندتر می‌گردد. ممکن است این وعده‌ای دروغین باشد که انسان در حالی که زمین را غارت و ویران می‌کند، خود را برای سفر به سیاره‌ای دیگر آماده می‌سازد. یا ممکن است این راه حلی کاملاً عرفانی باشد که آفریدگار از دست ما به ستوه آمده و به ما اجازه می‌دهد فاجعه‌هایی را تسریع کنیم که گزیدگان را مُجاز می‌دارد وارد فردوس شوند و مطرودین را به سوختن همیشگی در آتش دوزخ محکوم می‌کند.

زمانی که علل فاجعه‌های عظیم درک نمی‌شد، تصویری از آفریدگار معتبر بود، آفریدگاری که وسیلهٔ آتش یا طوفان انسان‌ها را پاک می‌ساخت اما عده‌ای را برای آیندهٔ زمین نجات می‌داد، باوری که در واقع قائلین آن را مُجاز می‌داشت به وسیلهٔ وحشتناک‌ترین کارهای غیرمنتظره باقی بمانند و به آدمیان اجازه می‌داد به زندگانی ادامه دهند و توان خوش بینی خود را در

۱- Cassandra، دختر پریام و هکوبه، شاه و شهبانوی «تروا» که برای جلب عشق او آپولر (ایزد روشنی و خردمندانگی)، قدرت پیشگویی به وی داد و بعد زمانی که از این کار سیرآمد مقرر داشت هیچکس نباید پیشگویی‌های او را باور کند. در اینجا مراد شخصی است که اعلام‌های او دربارهٔ مصائب آینده بی‌اعتبار است.

برابر عجایب هراس آور بیازمایند، ایقان در این زمینه که آنها یعنی «قوم برگزیده»، باقی خواهند ماند. به این ترتیب انسان‌ها بارها برای خانه ساختن در سرایش کوه‌های آتش فشان باز می‌گشتند؛ در کانزاس باقی ماندگان شهرهای کوچکی که هرگز طوفان عظیمی را ندیده بودند، باور داشتند چون برتر از دیگرانند هرگز دچار طوفانی نخواهند شد. در برخی نقاط آمریکا دانشمندان به صف اعتراض شهروندان محلی بر ضد قرار گرفتن ابزار خطرناک نزدیک شهرهایشان پیوسته‌اند با آگاهی کامل که اگر اعتراض‌های آنها به نتیجه برسد، پایگاه پرتاب موشک‌ها در حوالی شهر دیگری بنا خواهد شد. لئو زیلارد^{۱)} فیزیکدان که اعتباری برای این نوع موجود زنده - که خود از اعضاء ممتاز آن است - قائل نیست، نظامی از گروگان‌گیری به منظور جلوگیری از جنگ هسته‌ای عرضه کرد که وابسته خود مصلحت‌بینی مهاجمانه شهری آمریکائی بر ضد شهری دیگر است و آن عبارت بود از این که شهرهای خاصی برای آزمایش سلاح‌های خطرناک در نظر گرفته شود.

هیچ یک از این نظرهای محدود انسانی که گاهی محکوم و گاهی مطلوب می‌شود، چه در شکل دنیوی یا دینی، در الگوی مسکونی ارتباطی جهان شمول منحصر به فرد امروزی ما ثبات و بقائی ندارد. الگوی دروغین وعده فرار در مستعمرات فضائی، آموزه آفریدگاری که بسیاری را از بین می‌برد تا اندکی را نجات دهد و سماجت به خوش بینی کور... هیچ یک کافی نخواهد بود.

پیامبری که نمی‌تواند راه حلی تحمل پذیر عرضه کند ولی همچنان به

موعظه سرنوشت محتوم می‌پردازد، خود جزئی از همان دامی است که گسترده است. او نه فقط ما را افتاده در دام وحشتناکی مصور می‌سازد که انسان ساخته یا خدا خلق کرده که از آن هم گریزی نیست بلکه ما باید روزان و شبان متوالی به او گوش بدهیم که به وصف دامی می‌پردازد که به نحوی چاره ناپذیر، مسدود می‌شود. نژاد بشری با این وضع زاده شدن و بالیدن، آموزش دیدن و مستقر شدن، گوش استماع این پیشگوئی‌ها را ندارد، از این روست که بعضی می‌رقصند و بعضی‌ها خود را مانند مشعل انسانی فدا می‌کنند، بعضی مواد مخدر استعمال می‌کنند و بعضی هنرمندان خلافت خود را در پاشیدن تصادفی لکه‌هائی روی پرده سفید (نقاشی) صرف می‌کنند. علاقه‌مندان ممکن است بسیار اندک‌تر از آن باشند که گام‌هائی برای نجات دادن ما بردارند، پس تا چنان انسان‌هائی یافت نشوند ما محکوم به فنا هستیم. به این ترتیب من در اینجا استفاده‌ام نه مانند گاساندرای بلکه همچون شخصی که در میان الزام‌ها و فشارهای جنگ جهانی دوم زیسته است، زیر فشار آنچه شوربختی محتوم می‌نمود ما مردم می‌توانستیم و سائلی را که در اختیار داشتیم برای دفع آن شوربختی تجهیز کنیم و اکنون من باور دارم که یکی از عناصر اصلی در گریز از تهدیدی بی‌نهایت بزرگتر، خواست مصراة تک‌تک ماست به عمل به آنچه اکنون می‌دانیم یعنی تصدیق همیشگی این مسأله که آنچه می‌دانیم کافی نیست. از این رو فوریت عمل عظیم بود. ما نابودی علم و فرهنگ انسانی، آن سان که آن‌ها را می‌شناختیم پیشگوئی کردیم و غرق شدن جهان غرب را وسیله فرهنگی دیو خو که نه فقط می‌توانست «فن آوری» پیشرفته به وسیله علم را بکار گیرد بلکه همچنین خود علم را نیز از زایش و ایجاد تغییرهای آزاد ساز بشری مانع آید. ما صدها سال «قرون

تاریک» را خبر دادیم و بدین سان که محدود بودیم، در تصور خود از زمان و مکان آن گاه رویاروی شدن با صد سال کسوف فرهنگ اروپائی - آمریکائی که در آن زمان بسیار وحشتناک می نمود، شاید دقیقاً به علت این محدودیت بود که توانستیم با آن رویاروی شویم. در قیاس با آن محوکل زندگانی انسانی - و خود زندگانی - از این سیاره چیزی است که در مخیله کمتر کسی می گنجد.

با کار بُرد تصویر پردازی الاهیات یا داستان علمی؛ انسان همه چیز - جز خود را - در معرض زوال می بیند. امید ابلهانه آنان مشابه با امیدی است که من خود زمانی آن را نمودار ساختم. همچنانکه سوار ماشینی بودم که به سوی آنچه نابودی قطعی می نمود منحرف شد، با تفکر در این باره که کودکان راننده به زودی یتیم خواهند شد به خود گفتم من سرپرستی آنها را به عهده خواهم گرفت.

خوش بینی از این دست هم امید و هم بزرگترین خطر هاست. خوش بینی از این قسم که کودکی نشان می دهد و می تواند گواه توجه روز افزون ما به فرد باشد، ممکن است جهان را نورانی سازد و ابراز آن وسیله افراد کل جامعه ای که خانه های خود را در سراشیب آتش فشانی فعال باز می سازد، می تواند به نابودی جهان شمول منجر شود. تعادل بین خوش بینی فردی و کوری لجاجت آمیز گروهی، همان چیزی است که ما در پی آنیم. شاید یکی از راه های حصول این تعادل، یافتن کسانی است که با طرح تاریخ فردی و گروهی خود، استعداد عظیمی برای خوش بینی دارند. آن گاه می توان آنها را با ابزار مشاهده و پیشگوئی مجهز ساخت که آنها را در جایی قرار خواهد داد که عرصه های جدیدی بهتر از سراشیب معهود کوه های آتش فشان فعال،

برای (ایجاد) شهر جستجو کنند. امید من این است.

باور دارم دلیلی که ما می‌توانیم به همه تمدن‌های بزرگ گذشته و مراحل متوالی تاریخ دوره خودمان در مقام توالی دام‌های مکرر بنگریم این است که ما آگاهی کافی درباره آنها نداریم. این مربوط به تهی بودن عظیم تاریخی است. زیست اقوام ناشناس که در درون دیوارهای مرتفع و شکسته که اینک ویران شده بسر می‌بردند، لالائی‌هایی که برای کودکان می‌سرودند که نمی‌توان آن‌ها را بازسازی کرد، زیست فقیران بی‌نام و نشان و تهی دست که هیچ اثری از خود باقی نگذاشته‌اند - که تخیل بشری می‌تواند اوهام و نومیدهای خود را فرافکنی کند. در تاریخ و همین طور در عرصه علم، طرح عظیم بدون تفصیل و شرح جزئیات، باور و اطمینان را به شدت متزلزل می‌سازد. درک نخستین نظریه داروین در کسانی که به خدای خود وثوق داشتند، فقط موجد اندوه شد و نظریه اجتماعی «هم نوع خواری»^(۱) در دیگرانی که واجد چنان وثوقی نیستند تأثیر گذاشت و آن نظریه را توجیه کرد. هر اکتشاف تفصیلی ساختارهای ماشین واره نظریه بقای انساب^(۲) سازگاری ظریف با محیط که موجودات سفید پوست را مجاز می‌دارد به طور اهم در هم فشرده در مکان متمایز مشخص در دریاها و گرمسیری بسر برند و موجودات کمتر تخصص یافته‌ای که ناچار از محلی به محل دیگر می‌روند، واکنش اولیه حساس بودن به ایده بقای انساب را به واکنش دیگری تبدیل می‌کند، زیرا نظریه غریزه مرگ در موش صحرائی^(۳) یا خرگوش را می‌توان با

1) dog- eat- dog

2) Mechanism of survival

۳- Lemming، موش صحرائی قطب شمال.

نظریه واکنش‌های ظریف نظام «آنزیم» آنها در وضعیت‌های ازدحام جمعیت یا کمبود خوراک تعویض کرد.

هر نگرش درباره جهان به صورت نظریه خام اغراق‌آمیز، ما را از دامی به دام دیگر انداخته است، در صورتی که جامعه بشری را همچون نمونه مقبول طبیعتی خونخوار یا کیهانی که چون ماشینی می‌توان مهار کردنش را آموخت یا خود انسان مانند ساختاری ماشین‌واره که می‌توان زود او را با تعدادی بی‌شمار در کارخانه به صورت المثنای یکدیگر ساخت، مشاهده کنیم اما گام‌های دیگر در این نظریه یعنی کاربرد ابزارهای جدید و روش‌های ظریف‌تر مشاهده و تحلیل، این ایده‌های خام استثماری و نومی‌دی منتجه آن را که در افراد حساس به وجود می‌آورند به مرتبه‌های جدیدی از غموض می‌رساند.

فعالیت مناسب انسان را دیگر نباید در چهار چوب افراط خام متغیری واحد یا متغیرهایی معدود تفسیر کرد، جایی که «سود» متعادل‌کننده «زیان» است و در نتیجه «سود» به ناچار در جایی از این نظام، به معنای «زیان» است. این نمونه‌های افراطی در جایی یافت می‌شود که بارآوری محصول زراعی به بهای از بین بردن امکان‌های زمین یا آلوده کردن نهرها بالا می‌رود یا به زبان علم اقتصاد اجتماعی پیشرفت اقتصاد این کشور به ناچار به زیان اقتصادی کشوری دیگر رابطه مستقیم می‌یابد. به جای نمونه موجود زنده واحد مجزا یا سلول منفرد، می‌توان نمونه‌ای زیستی به کار بُرد، به ویژه نمونه اقلیمی بنیاد شده بر نظام پیچیده موجودات زنده بسیار در کنش متقابل در محیطی واحد. در این نمونه «سود» یکی از بخش‌ها «سود» بخش دیگر نظام را در بر دارد. طفیلی و میزبان لازم و ملزومند؛ دگرگونی‌ها زمانی فرا می‌رسد که تعادل

درونی به هم خورده باشد و سازگاری‌های جدیدی باید ایجاد شود. برنامه محاسبه قدیمی سود و زیان جای خود را به انتروپی^(۱) منفی می‌دهد که در آن تمرکز اطلاعات، روش گرایش به سوی عدم تمرکز را بازگونه می‌سازد. این راهی است که انسان اگر بخواهد هم بصیرت‌های علمی پیشین خود را به کاربرد و هم از آن بگریزد، باید در پیش گیرد. در این شیوه انسان از راه ادراکی که از کیهانی که در آن می‌زید کسب می‌کند، انسان در جهان به صورت نمونه و برترین عامل «تهی کردن طبیعت از کارمایه‌های آن»، در می‌آید.

همه این دگرگونی‌های حاصل از تغییرات خام و در باطن بدبینانه برای کسانی که برای ابداع آگاهی و رستگاری، فضائی باز می‌کنند از پژوهش‌های جدید و پیوسته به دست می‌آید. ابزار متفاوت و متنوع ممکن شده به وسیله علم ریاضی، الکترونیک و فن آوری به طور کلی با دقت بیش و بیشتر می‌تواند برای بهره‌گیری از رویدادها، مقیاس‌ها یا ترکیب هماهنگ به کار برده شود. بهره‌گیری از این‌ها تاکنون مسلم گرفته شده یا همچون وحدت‌های نظامی بزرگتر که فاقد ویژگی درونی خود هستند به کار می‌رود. هر کشف جدید از سطح درک علمی ماهیت کیهانی که انسان را در بر می‌گیرد، نشانه جدیدی از امید را آشکار می‌سازد.

در این باور است که من درک کنونی خودمان را از فرهنگ می‌آزمایم با

۱- Entropy یا اندازه‌گیری مقداری از کارمایه (انرژی) حصول‌پذیر برای عمل در یک نظام. این واژه معنای دیگری نیز دارد: گرایش به حرکت سریع به سوی پائین و در نتیجه تهی شدن از کارمایه اولیه.

بنیاد کردن آن در نمونه‌ای که از جامعه ابتدائی اخذ شده است، این نمونه‌ای است که زمانی به آن نیاز بسیار داشتیم و هنوز امکان‌های فوق العاده‌ای را عرضه می‌کند اما این نمونه در طول بیست و پنج سال اخیر هم بسیار گسترش یافته و هم نامشخص مانده است. امروز به تقریب تشابهی بین مفهوم فرهنگ بنیاد شده بر کار مردم شناس در حال تحقیق در میان مردم ابتدائی موجود و مفهوم بنیاد شده بر کار او که در تفکر علمی معاصر به کار برده می‌شود، موجود نیست. از نظر گاه آنچه روان شناس و جامعه شناس و یا تاریخ دان می‌کوشند دریابند. نمونه فرهنگ ابتدائی خود را به قسمی کسب اطلاع و یافتن معلوم از مجهول می‌سپارد که خام و جبری و کاهش دهنده است اعم از این که فرهنگ، «متغیری مزاحم» نام گیرد (اگر با دادن آزمون‌های روان‌شناسی تشابه به پورتوریکوئی‌های سن خوان^(۱) یا پورتوریکوئی‌های نیویورک به طور ساده عنوان شود) یا همچون شکلی از مشروط شدن پاولوفی لحاظ گردد.

من در کتاب «پیوستگی‌های تطوّر فرهنگی»^(۲) که ده سال پیش نوشته‌ام (۱۹۵۹)، تصور «دانش فرهنگی» را تهذیب کردم و به تفصیل مکانیسم‌های متفاوت آموزشی را پژوهیدم که امروزه به طور همزمان موجود است و می‌توان از آن برای کسب معلوم از مجهول در گذشته دور کاوش کرد، پیش از آن که زبان وصف و توضیحی را از زمان‌های دور ممکن سازد یا کتابت گنجینه‌ای از اطلاعات اضافی را ممکن کند یا عکاسی و ثبت الکترونیکی ذخیره‌ای از رویدادهای تحلیل نشده را برای تحلیل آینده ممکن سازد.

1) Puerto Ricans

2) Continuities in Cultural Evolution

در این کتاب که براساس همین مطالب طرح ریزی شده، فرهنگ‌های زنده را در مراتب غموض که همه همزمان موجودند، خواهم پژوهید، اما بر تفاوت‌های اساسی یعنی ناپیوستگی فرهنگ‌های ابتدائی، تاریخی و معاصر پس از جنگ دوم تأکید خواهم ورزید.

افزوده بر انتقال از پیوستگی‌های با معنا به ناپیوستگی‌های با معنا تفاوت دیگری بین مباحث «پیوستگی‌های تطوّر فرهنگی» و آنچه در این کتاب به بحث می‌گذارم وجود دارد. در این جا با الگوی رفتاری مستنبط از وضع انسان ابتدائی سروکار نخواهم داشت، فقط با چنان الگوهای رفتاری آن سان که عملاً در بین اقوام ابتدائی زنده معاصر می‌توان مشاهده کرد و گزارش داد، خواهم پرداخت. در حال حاضر مناطقی که ما خام‌ترین دریافت را درباره آنها داریم، زمینه کاری برای بدبینانه‌ترین و مخرب‌ترین قسم تفکر فراهم می‌آورد. این کوشش‌های ناقص برای بازسازی رفتار اسلاف ما در گذشته دور، زمانی که آنها به انسان تبدیل می‌شدند، استحالة توفیق‌آمیز فرهنگ‌های از رونق افتاده معاصرمان را مانع می‌شود. الگوهای را که به تازگی در مورد رفتار پرندگان، ماهیان و پستانداران مشاهده و تا حدودی درک کرده‌اند، به طور خام و نابهنگام در مورد انسان نیز بکار گرفته‌اند، به ویژه بر رفتار مفروض انسان اولیه‌ای که اکنون درباره آنها شواهد ناکافی در دست داریم. در مقام یکی از این نتیجه‌ها، نظریه‌هایی درباره تجاوزگری انسان مانند نظریه «کنراد لورنزو»^(۱) و تفکرات مفسر ممتاز مانند آردری،^(۲) باور به جانورسانی نهادی بشری را تشویق می‌کند، در حالی که واکنش برضد این

1) K.Lorenz

2) Ardrey

تفسیرها مانند نظریه «اشلی مونتاق»^(۱) که انسان را به طبیعت نیک می‌داند، بیشتر موجب اعتشاش درک ما از انسان می‌شود تا روشن کردن آن. به این دلیل من به ترسیم پژوهش‌های فرهنگ‌های معاصر زنده^(۲) می‌پردازم و زمانی که گذشته دور را نشان می‌دهم، در رده استنباط و از قسم نظامی متفاوت خواهند بود.